

محمد رضایین عبدالمطلب تبریزی

از مشهور علماء قرن دوازدهم هجری قمری است و بنا به خبر عسکری در قرن نهم در قید
حیات بوده است ، شرح حال در ایام میرزا محمد حسن زینوی در بیان حقیقه و شرح حقیقه
تستم نام الماسر و عبد الرزاق بیگ و زبلی در کتاب خود که یکی دروم به حجره الاعمال و دیگری بنام
نصرتیان در است به تفصیل و صاحب نوشته هم در بعضی از تذکره های خوشترین نیز نام او را در فرقه

خط طین آورده و از جمله اعلام سده دهم است .
از شاگردان بدش ملا عبدالمطلب شیخ مهدی فتونی و قباقر مازنی و قباقر باهره‌بند
بود و از این یکی به خط چانه چیده و نیز گفته است مع ذلک از ذوق طایفه اخباریان را دیت و به سلیقه
این گروه از علماء سده دهم تمایز می نمود . فقیه و محدث و اسکالم و ادیب باهره و سخنور و شاعر
بود با سه زبان ترکی و عربی و فارسی شمری لغت و در قلمو شورش عربی شفا خنده می شنید
خط را نیکو می نوشت و در این فن فاضل بحجبه وانی دیت . استاد این فن دکن که در این دلاوی

سعی کرده و بحجبه از جمله در عبارات او در اعلام سده سخن گفته اند .
تسمیر و فغانه شرح میرزا جیم و میرزا خدیو حسن میرزا جعفر مقدم وزیر مرغه که با اعلام
مناظره از مشهورت حکایت از نازلی و لطافت خط و استحکام و قدرت قلم می کنند . هر دو در این
هند به بکسر زایره و مضمون آن با قدم است : « محمد بن عبدالمطلب المدنی بالرضا » است .
جز این ، هر نام دیگر نیز با کمال نفوس مختلف از وی دیده شده است . این و فغانه که
در سال ۱۱۷۱ و ۱۱۷۲ هجری قمری در حیدرآباد نقاشی یافته است مستر املاک بسید از صاحب قرا
وضیاع و عمارت و نبات را کشید و کالین و جام است که این هر برادر با شرط مشروط در منزل است
در دفتر فرقه و خارج آن شهر وقت عهده این . و علاوه از تسمیر شخص او ، با هر دو برادرش اخوند
ملا ابراهیم و اخوند ملا سعید و غیر از آنها و علماء شهر تبریز که در میان آنها هر آقا سلیم و
ملا ابوسعید مدرس دیده می شود محمود و افغان یافته است .

این ملا ابوسعید در نسخه زلاله تبریز بنا به روایت عبد الرزاق بیگ در حقه الماسر
در تب سینه غره محمد سال ۱۱۹۴ و به روایت میرزا ابوالحسن سمری در تاریخ گلشن مراد در ۲۹ ذی الحجه
سال ۱۱۹۳ و به نقل میرزا محمد حسن زینوی در کتاب بحر العلوم سینه سلیخ ذی الحجه سال ۱۱۹۳
تاسه هجری اتفاق افتاده است به رحمت حق و برکت .

خلاف رویت در وقوع این سخن ، دوم تکرار حادثه است و یکن ختلاف آراء منجانی وقت
در قاعده سال ، و بیست افق نزهت .

مهر علا برهم به طوریکه در شرح حال او در این کتاب مذکور شده به نظر مرتجع نفس آن
چنین است : « و تلك حجتنا آيها ابراهيم » . هر ملا اسمعیل نیز به آن تشکر نفس آن
اینست : « و اذکوفی الکتاب اسمعیل » . این کی نیز گویا در همان سخن با همبر تیر
از بزرگان و از باب فضل و هنر شهید الهدم و « در زیر نقاب تراب محجب » شده است .
مولانا محمد رضا رحمه الله علاوه بر همان و فضل مذکورده حلقه بسیار قوی و ذهن بی نهایت
روشن و خشن است ، شیخ عبدالتی قزوینی در توصیف حافظ و ذهن و قاعده او می گوید که در این چه
صفت آسیر بود از آیات خداوندی با سر و جهد و کوشش فراوان در علم و در خطابه و سخنوری و سخن آرائی
یکسای زمانه بود با بیان سخاوت قلب سمیعین را بر کرده خود می نمود . قدرت بیان و ممانت و استحکام
کلام او در سرده اعجاز بود . عبدالتی زق بیگ نبی که در میان فضلا و ادبای آن عصر معده و
مشرف الله بالبنان است و بارها صحبت او در تبریز و سمرقند و قره باغ رسیده است پس لذت وصف زیاد
در سوره و خط و تذکر و خطبت او می نویسد که : « ظرفا و بلغا و اجبا و آلبا بسیار دیده ام
فاضل چون او درین سخن و نیز مانند من با هر در همه فن ندیدم . »

در لباس نقیض بکار می برد و به پایک و پاکی که آن اهتمام می در زیر ، در لغت زبان دراز
سیاه او را با این لفظ توصیف می کند : « فاضلی بلند قامت بود و چهرین لباده ترمه و قلکار
بر روی هم می پوشید ، و شکوه و شخص ظاهری بعلاوه شخص باطنی می پوشید ، و با دوستان کمال
خوش چون شیر بستگی می جوید ، و بر بالای لباسهای خود ردای سفید و نازک که صاحب مادران نبود در بر
می کرد و ظاهرآ به لطافت و پاکیزگی لباس بسیار سیر می کرد ، و در تباری سفید و نازک بسته و پاکیزه
بر سر می نهاد ، و حصاری چون خط مهموم در دست گرفته و به سخن و تالی و حکم و وقار قدم در راه می گذاشت
... و در حقیقت این اطوار او را براننده و در بحر فضل و دانش گوهر گر در زنده بود ... » .
تا آخر عمر در جان آرام نگرفت ، مانند کسی که در یک گشته خوش سر بهر درو بوزن
می زند ، لذت شهری به شهری می رفت و لذت بیاری بیاید دیگر . در ترجمه الأحلام می نویسد : « ... بر سر
خاله از نور دولت و سوادی ریاست ظاهری نبود ، و گاه گاه به با صدیقان محرم نظر آن می فرمود .
این تمنا آرزوی فاضلی بود پس ، شخص خیالی باقی و هوس .
از دانش آنچه داد کم [از آرزو می زند] چون آسمان در حبس به بندگیس . »

در آداب عمل در تبریز بود « بنابر نادر موصوفه نهاد ، چند پیش از مردمان ازدحام کردند
که به وصف می گنجینه ، به عزم زیارت مشرف حضرت علی بن موسی علیه السلام از وطن بیرون شد
و راه خرمین پیش گرفت ، چون به مشهد رسید و سفرش خست و طاقم و بزرگان کوچه
بدور او گرد آمدند و حلقه از او پیش را گزیدند گوش کردند ، شامی و سایر اولاد و جهاد نادر پیش
خاسته حرمی وی را بدوش می کشیدند . پس از چندی همپا بر سر راه شد و در این شهر که آن آفت
دار است کریم خان زند بود به خانه عبد الرزاق ملک و نسک که با جمعی از امیرزادگان ، اولاد خاندان آذربایجان
برسم گوگان بیگم برآمدند هر دو گاه ، آواز به پیش نهاد ، صحبت نصیحت و محال نش به گوش بر
دور و نزدیک رسید ، نرسن جمیع علی و فضلا ، مطرف آذربایجان پیش پیش گردیدند ، در آذربایجان
و خبرداری در شیراز نمود حاجت اترک که هیچ دورا مرید و همه را مراد بود ، دورا به مسجدی که امام
راتب آن مسجد علیه السلامی شیرازی بود برزد ، سجاده شیخ را از محراب چیده به آسب نهادند و
جای نماز مراد و مقدای خود را در محراب بجای کشیدند . هر دو از هر طرف آسب کردند ،
شورز مطیم برخواست ، نظرف نصیب ترکان شد قهرا کرده و غار با غلبه از در حرم بجای آوردند ، و تا مدت
امامت آن مسجد منفردا یاد نقلی گرفت . خبر به نزد کریم خان زند چون شنیدند از مرتب بزرگاری او
به گوش خان زند رسیده بود ترحیب و تکریم نمود و در هزار و اکرام وی به لقب شیخ داد ، رفته رفته
به از او پیش افتاد و در حلقه حرمی شد تا منصب قضای کرد بر وی موفض کرده ، و حکم نافذ
بر تمام خوانین و سرگردان مقرر شد .

سزا آوازه استواری گان در تاریخ طوس مراد در باب از وراج ابوالفتح خاں پسر بزرگ کریم خان زند
با خواهر هدایت از خاں و الی لیدان می نویسد : « جناب فیضیاریاب شیخ عبد الله امام جمعه شیراز
و حضرت شریعت آباد پسر احمد صفای بزرگی حاجی عسکر ظفر بود ، آن محذره ... را با هزاره
... ابوالفتح خاں ... مقد قفاح بستند ... » تاریخ این از وراج بنا به قطعه که از کتب بگلدی در آن
کتاب استنهاد شده است ماه ۱۱۸۵ هجری است . همچنان در وقایع سال ۱۱۹۲ در ضمن توصیف حسین
محمد علی خاں که یکی از هفت فرزند کریم خان است می نویسد : « ... به از انعقاد جمیع ، شیخ عبد الله
امام جمعه شیراز زبان ... به قرائت خطبه قفاح گوید و میرزا خسرو حاجی عسکر همیغ به تلقین
کلمات ایجاب و قبول قیام نمود ... »

در زمان حکومت جعفر خاں زند که در سال ۱۱۹۹ پس از مرگ علیرضا زند بر کرسی حکومت
نشست و در سنه ۱۲۰۳ شمس شده ، از اصنافان بیرون شد ، سیرکنان و لید عراق عرب

با یاسیان ذوالاقتدار به سمت اجساف فرستاده بود .
 اما این خوانین نبود پرست و هوس روان را « کجا سعاد و مسادت در اقدام این کار
 بود ، دکلم یک لذ آنها در کسب یک چنین شرف تن به تمتعت آن دیگری می داد ، جان گران
 و سخاوت از هم جداست . » در این میانند فریض سلطان سلیم را برلانا پیروی کرد
 بر اثر تصرف خود و اظهار شوق ، تهنیت نگریه در جهاد ، تصدیق ترک بی نظم آورده نامه ذریعت بمصوب
 یکی از مردان صحیح برادر خود به اسلام برفت خدمت سلطان فرستاد و در نامه ذریعت که اهل
 و پستان چند هزار نفر از جمده میدان مشند از دل و جان ، و کاهه عزیم و از راه سلطانند ، ابروت
 که فرقی دم به خدمت اقدام نمایند . این چند بیت از آن تصدیق است

بمحرور بر بجزیره قیامت یک با بنامک حکم از این روان سلطان سلیم
 ال دروب مال مراده آت من بی بالان شاه یلان سلطان سلیم
 آفتاب داد و دین خاقان عصر آسمان عزت و شان سلطان سلیم
 باجه نذین بخت و کام اولش مراد یارب اولسون کامران سلطان سلیم

در کلمات طراری زبده که : « برلانا از دکتف قراباغ و آتکات و در قلعه شوشه شسته صبرش
 به ننگ کند ، عزیم خدمت خاقان مغفور محمد شاه عمود ، چون به بلده فرزین فرود آمد در آنجا از راه
 مرودش در رسید و مریض شد و بجهت از روی پرست . فاضل خوش عقیده بود ، از لذت و اعتدال
 بسیار به جناب حیدر کردار و آنکه از کله در دست و از بهارش این مغر مشهور می گردد . در علم فقه و حدیث
 و لغت و آن عرب و اطلاع به حال رجال و عیال و عیال و آذرب و حساب جعفر ، دیکانه ، و در نظم و شعر
 و خطب و انشاء کلماتی زمانه بود »

وفات او را در این کتاب چند می بینیم در قرین می زبده ، لیکن در ترجمه الاخبار که آن
 مهم از مالیهات زبده است ، بجز وفات وی را در نظر این شخص ساخته و می گوید : « . . . چون خاقان
 مغفور محمد شاه قبا را در سنه ثمان و مائین بعد الالف عکس نسخیه از این امرات حضرت مغفور
 علامه دوران از قلعه رست و در طران به خاقان کامران پرست ، بعد از درو به شرب
 عذب مرود سلطان عاقبت محمد ، طه و کوی روح علوی آسایش از خدایت جهان پریشان
 و با طوطیان طری به ام آسین کردید »

که می گوید مؤلف آنرا در نه مجلد ضخیم تمام کرده است . مجلد دوم این کتاب که بخط خود مؤلف
نوشته شده است در کتابخانه لکهنده این سطور موجود و حاوی جزو اول از کتاب صده است .
از آغاز نسخه در بی چند زبان آمده ، مقدار موجود در هر صده هر دو صفحه تکمیل می شود ، تا رسیدن
ایمام آن که ۱۱۷۸ است با لفظ مؤلف چنین است :

«... هذا آخر ما أردنا تأليفه من المجلد الثاني من مجلدات كتاب الشفا
في أخبار آل المصطفى ، وهو الجزء الأول من كتاب الصلوة ، واتفق الفراغ من تأليفه
يوم الجمعة ثالث شهر رجب من شهر سنة الف ومائة وثمان وسبعين ، وكان ذلك
في الروضة الشريفة العلوية مواجهاً للقبور المنورة ، والضمير المطهر مع استقبال
القبلة ، وأرجو من صاحب المرقد الشريف وهو أمير المؤمنين حقاً وصدقاً
أن يجعل خالصاً له ، إذ هو وجه الله . وحرره هذه السنة مؤلفها المسكين
محمد رضا بن عبد المطلب التبريزي عفي عنهما » .

در اینجا مؤلف بکسر دال و ضمیر است : « محمد رضا عفی الله عنده » صحیح است
و آن نسخه که در حضرت شرح برینا محمد عی باقی خط است در سیزدهمین آن سید در گوید علی خط
محمد هشم کتاب و حاوی کتاب تجارت نام کتاب و صدیا است . این نسخه نیز بخط خود مؤلف کتابت شده
و با حداثت زیر شروع گردیده است :

« بسم الله الرحمن الرحيم نحمدك اللهم يا من اسمي شفا ونشرك اللهم يا من ذكره
دواعي ... » . ایمام این نسخه به طوری که از لفظ خود مؤلف در جزو آن مستفاد می شود در روز جمعه هجرت
ماه کلاک سال ۱۱۷۸ در نجف صورت پذیرفته است . دانستند لغت عبارت مؤلف در جزو آن :
«... وکتاب هذه النسخة بيده الجانية مؤلفه المحتاج محمد بن عبد المطلب
المدعوق بالرضا وفقه الله لما يحب ويرضى ، وكان سنة الفراغ من التأليف
ألفاً ومائة وثمانية وسبعين . والحمد لله على ذلك ، والشكر له إلى
يوم الدين » .

در اینجا نیز مؤلف در همان روز در حضور آن جناب است : « محمد بن عبد المطلب المدعوق بالرضا » .
حضرت امی صحیح ۴ در رک طرانی در جزو چهارم کتاب التذكرة الى تصانيف السيد در زیر کلمه

«شفا في اخبار آل المصطفى» لا تعطلی که شیخ عبد الله بن قيس باسط و تفسیر بر این کتاب نوشته است
بمحت کرده. بعضی از نسخ محدث کتاب را با باریه مطبوعه خود مستر فی و بهای می چندین از شیخ
اجازه بر لفظ نیز شماره می کند.

پسر صدر الدین محمد از شیخ میرزا علی بن سبزواری و از آقا میرزا محمد تقی صاحب کتاب «تاریخ طبعة
عین میرزا و اطرافین او از امرای و وزراء جانبداران رعایت می کردند و به احکام محکمه وی احوال داشتند»
فتاوی او در حق و عقد امر شریعه و قطع و فصل دعوی خلایق مطبوع و منقاد بود.

فخر الفضلا صاحب صدر الفضلا که هر دو از علمای طایفه چابانه و هر دو در محله سرفاب
سکن داشته بقیة المصنفین این خاندان علم برسخت بودند. مرحوم صاحب صدر الفضلا در کتاب نام او نیز
محمد بوده در حدود عشرین نیمه اول قرن چهاردهم هجری با همراهی صلیت صاحب میرزا ابوالحسن صدر
الاشرف ازاده زیارت شهید حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام نمودند هر دو از طریق پدیده بسیار
خراسان شدند. آن مرحوم در یکی از توقفها راه آهن هنگام سوار شدن به قطار در کمر در کرده
بود بسبب حرکت قطار به زیر چرخهای قطار بر روی هر دو باسن قلم شده. هم در آنجا بر کمر می بستند.
استیلاي عواض میرزا از ضعف جسمی در وجود شخص او در حدیثش در واقع این حادثه بی و خفا نیز نوشته است.
رحمة الله علیهما

پسر بزرگ آن مرحوم میرزا محمد آقا نیز از علمای وقت بود. با پدر هم معرفت و الفت داشت و هم او را
در خانه پدر در خارج کمر دیده بودم. بالقب پدرش لقب ربه صدر الفضلا معروف بود. در محله سرفاب
می نشست و در کعبه الزون در آن محله به نام کعبه صدر الفضلا شهرت دارد خانه بسکن داشت.
قطع و فصل دعوی در دفع اختلافات امانی آن جوانی در محکمه او صورت می گرفت. امامت میرزا سرفاب
صاحب کاظم میرزا از متفق داشت. از شیخ گدازان مرحوم شیخ هادی طرانی بود. از بعضی سزین قصه بسیار
تدریس می نمود. خط آیات می نوشت. بعضی از آقا محمد خاں قاجار در دل داشت. در که سلطان خود
حکایت می کرد که بار اوقات که با محمد خاں در سزین بسر می بردم گویا از محکمه و در العضا را محمد رضا
خان می کرد که در کمر علی او و یا بر کمر یکی از کسین صاحب گشته و یا امانی به شخص وی سزین شده بود
که بعد از مدتی این سزین، مورد تراخده آن سلطان گشته بود قرار گرفت چندانکه باعث بیماری
او گردید منتظر مرگش شد.

این قضیه لا منزه جای ندیدم ، در آنجا آمده مروده تعرضی به این مطلب نماندم
 مرحوم میرزا محمد صدر الفضلا در جزوات یافت در سینه سینه به خاک سپرده شد ، و دانش
 علی الظاهر در سای هزار رسید و شصت هفت هجری قمری الفان فاد . با مرگ او فضیلت از
 این خاندان خفت بر بست رسیده علم و معرفت از آن دوران قدیم منقطع گردید .

(اتمین)



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
 پرتال جامع علوم انسانی